بسم الله الرحمن الرحیم

چهارشنبه 30/02/94

جلسه 1173

بحث در تخریجاتی بود که راجع به صحت عمل جاهل مقصر در مواردی از فقه مثل اتمام فی موضع القصر مطرح بود.

تخریج اول تخریج صاحب بود که بحث کردیم عرض کردیم که این تخریج ثبوتا معقول هست.

و لکن مطلبی هست که هم در این تخریج و هم در تخریج های دیگر باید مورد توجه ما باشد، و آن مطلب این است که چاره ای نیست که ما بپذیریم که اتمام قبل القصر مانع هست از اتیان قصر واجب، چرا؟ برای اینکه شارع وقتی که واجب می کند قصر را و ملاک ملزم قصر با نماز تمام در حال جهل تفویت می شود لامحالة عدم اتمام فی حال الجهل شرط خواهد بود در این واجب به نحو شرط الواجب، یعنی مولا می گوید ائت بقصر لم یسبقه التمام فی حال الجهل، پس چطور ما بگوئیم آن مطلبی را که صاحب کفایه فرمود که تمام فی حال الجهل مانع نیست از واجب بلکه ضد واجب است، ضد واجب مثل نقیض واجب تنافر دارد با واجب، اما مانعی نیست که می گویند یتوقف ایجاد الواجب علی اعدام مانعه، مثل اینکه اگر بخواهیم پنبه بسوزد توقف دارد بر اعدام مانع احتراق پنبه که خیسی پنبه است، می گوئیم جناب صاحب کفایه شما این مطلب را در بحث ضد فرمودید، اما این در ضدانی است که تکوینا در زمان واحد جمع نمی شوند مثل قیام و قعود فی زمان واحد، قصر با تمام قبل القصر تضاد بالذات که ندارند، پس اگر شارع می خواهد واجب کند قصری را که محصل ملاک تام هست باید امر کند به قصری که لم یسبقه التمام فی حال الجهل، جز این چاره ای نیست، وقتی اینجور بشود می شود اتمام فی حال الجهل مانع از واجب و نهی ضمنی به او تعلق می گیرد، می شود مبغوض غیری.

اینکه بیائیم توجیه کنیم تفنن در تعبیر بکنیم بگوئیم واجب نماز قصری است که اولین نماز ادائی بعد الوقت باشد، صلاة القصر التی هی اول صلاة ادائیة بعد دخول الوقت، بعد بگوئیم که دیدید ما عدم تمام قبل القصر را أخذ نکردیم در متعلق، گفتیم نماز قصری که اولین نماز ادائی باشد بعد دخول القوت، و دقیقا این عنوان با نماز تمام اول وقت می شوند ضدان تکوینیان، مثل قیام و قعود، که پذیرفتیم و مشهور هم بین المتأخرین همین بود که هیچ ضدی مانع از ضد دیگرش نیست، صرفا تنافر وجودی با او دارد، مثل نقیضین.

ما عرض می کنیم این جز تفنن در تعبیر چیز دیگری نیست، نماز قصری که اولین نماز ادائی باشد بعد دخول القوت غیر از این است که نماز قصری است که قبل از آن نماز تمام نخوانیم در حال جهل، همان است، فقط عباراتنا شتّی شد.

و ان شئت قلت: ایجاد این عنوان واجب القصر الذی هو اول صلاة ادائیة ایجاد این عنوان توقف دارد بر ترک تمام قبل القصر، ما چه طور این عنوان را ایجاد کنیم و چه طور نماز قصری بخوانیم که اولین نماز ادائی ما باشد، این توقف دارد بر اینکه قبل از نماز قصر نماز تمام نخوانیم.

این غیر از بحث ضدین فی زمان واحد هست که در آنجا گفته اند وجود قیام توقف بر ترک جولس ندارد، چون مربوط است قیام و جلوس به زمان واحد، می گویند ایجاد قیام توقف بر ترک جلوس ندارد، شما قیام را که ایجاد کردی جلوس منتفی می شود خودبخود، چه ربطی دارد به بحث ما.

و لذا آنچه که دیروز ما در اشکال به محقق اصفهانی گفتیم با غمض عین از این مطلب است، و الا ما از اول به صاحب کفایه که این تخریج اول را گفت و به دیگران که تخریج ثانی و ثالث را خواهند گفت عرض می کنیم اگر نماز قصر واجب تعیینی است، مثل آقای خوئی نمی گوئید که برای جاهل جامع بین قصر و تمام واجب تخییری است، اگر می خواهید بگوئید که نماز قصر واجب تعیینی است حتی در حق جاهل به وجوب قصر، و در عین حال اتمام قبل القصر سبب می شود که دیگر نماز قصر وجوبش ساقط بشود، این توجیه دیگری ندارد جز اینکه بگوئید واجب قصرٌ لم یسبقه التمام فی حال الجهل است، و این معنایش این است که تمام فی حال الجهل می شود مانع.

فقط باید یکی از این دو توجیه را بپذیریم:

یا بگوئیم آنی که مانع است در این مثال اتمام فی موضع القصر رکعت سوم و چهارم است، آنی که عبادت صحیح است و مستوفی ملاک جامع هست رکعت اول و دوم این نماز تمام است، در اینجا اینجور توجیه کنیم که در بحوث توجیه کرد، یا در قصر فی موضع التمام که درباره مقیم عشرة ایام رویات می گفت ان ترک التمام جاهلا فلا اعادة علیه آنجا هم بگوئیم ذات رکعت اول و دوم صحیح، سلامی که در رکعت دوم می دهد او مانع است از اتیان به واجب تعیینی اتمام، می شود نماز دو رکعتی بدون سلام، اشکال هم ندارد و تصریح است در حدیث که این صحیح است، یا در اخفات فی موضع الجهر بگوئیم ذات قرائت محبوب مولاست، اما آن خصوصیت مباینه با واجب که اگر واجب جهر است خصوصیت اخفات او مبغوض مولاست، حالا چه جور می شود دیگر معجزه است که مولا ذات قرائت را می بیند می گوید چه قدر دلنشین است، اما آن آهسته خواندنت چه قدر نفرت انگیز است، با اینکه اتحاد وجودی دارند، عقلا ممکن است مثل زنی که نماز با صدای جهری می خواند آن هم با تحسین صوت (حالا جهر بخواند نزد نامحرم حرام نیست، صوت زن چیزی که واجب باشد سترش از نامحرم، این حدیث النساء عیٌّ و عورةٌ فاستروا عیّهن بالسکوت و عوراتهن بالبیوت این حمل بر استحباب شده)، ولی اگر بیاید با صدای بلند فتنه انگیز بخواند که دل پیرمردها را هم با خودش می برد، بگوئیم ذات این قرائت را خدا می بیند می گوید احسنت، آن جهرش را می بیند مخصوصا با این کیفیت مهیج می گوید اسأت، با اینکه اتحاد وجودی دارند و صف و موصوف، اشکال ندارد معوق لاست، ذات قرائت می شود مستوفی ملاک (البته اصل ملاک و الا ملاک تام در ان خصوصیت واجبه اخفات یا در خصوصیت واجبه جهر است)، این معقول است، این یک توجیه.

توجیه دوم که توجیه اساسی است این است که بگوئیم آخرش این است که در این مواردی که ما می گوئیم نه آن مثال قرائت جهریه زن به شکل مهیج که مبغوض نفسی است، اما این موارد ما مبغوض تبعی و غیری است، ایجاد مانع واجب که مبغوض نفسی نیست بلکه مبغوض غیری است، مبغوضیت غیریه مانع از صحت عبادت نیست، مثل این می ماند که شخصی شیرجه می رود در حوض خانه غسل جنابت می کنم قربة الی الله، شیرجه می رود در حوض، آب حوض می پاشد به سر و صورت مردم اطراف حوض یا دیوار همسایه را نمناک می کند، این غسل ارتماسی علت تامه حرام است دیگر و مبغوض غیری است، اشکال ندارد که شارع بگوید از این حیث که علت حرام است بدم می آید، اما بالاخره تو غسل کردی، اگر غسل ارتماسی نمی کردی همینجوری می آمدی شیرجه می زدی آنوقت هم این حرام محقق شده بود و هم فوت شده بود غسل واجب از تو، کان المولا یخسر ملاکین، باز اینجا مولا می گوید خسرت ملاکا واحدا که ایجاد حرام کردی، این محذوری ندارد.

مثال دیگری بزنم: شما نذر کردید نماز فریضه صبحتان را با جماعت در حرم بخوانید، اذان صبح که می گویند می گوید حال ندارم بروم حرم نماز صبحمان را هیمنجا یا در خانه یا در مسجد محل می خوانم، این سبب حنث نذر است دیگر، چه اشکالی دارد بگوئیم این سبب حنث نذر مبغوض غیری است و لکن مشکلی ندارد به عنوان یک عمل عبادی، اگر این مورد جوری است که اگر این آقا نماز نخواند در خانه یا مسجد محل حرم هم نمی رود، اینکه پر واضح است که مستند است حنث نذر به عدم اراده صلاة جماعت در حرم، اینکه واضح است که اصلا مستند نیست به این صلاة فرادی یا صلاة جماعت در مسجد محل، مشکل آنجایی است که این آقا بعد از این نماز فرادی یا نماز جماعت در مسجد محل می بیند ماشین آماده است صدا می زند حرم و او می رود حرم، می بیند امام جماعت هنوز نماز صبحش را نخوانده چون می گوید شک دارم در دخول وقت، خوب سبب حنث نذر اینجا دیگر آن نمازی است که در خانه یا در مسجد محل خواند، الآن به او می گویند تو حنث نذر کردی، الآن اگر بخواهی نماز جماعت هم بخوانی در حرم فائده ندارد، چون تو نذر کردی که نماز فریضه را با جماعت در حرم بخوانی، اینجا یک مقدار شبهه دارد ولی چاره ای نیست باید شبهه را حل کرد، حلش به این است که بگوئیم در ارتکاز عقلاء و متشرعه منعی نمی بینند که این نماز فرادای این آقا صحیح باشد ولو سبب حنث نذر است، دقت که بکنی می گویند حنث نذر باز مستند است به عدم اراده شما، شما اراده نداشتی که اولین نماز صبحگاهی اکروز را با جماعت در حرم بخوانی، مستند به عدم اراده است عقلا، این نماز فرادی در منزل یا جماعت در مسجد محل هم حالا سبب تعجیز نفس هست از وفاء به نذر و چه بسا استناد عرف یهم دارد حنث نذر به او، و لکن مبغوض غیری است دیگر، در مورد جاهل مقصر که صحیحه عبدالصمد بن بشیر مشکل گشا است، چون یک جاهل مقصر نادانی بود این رجل اعجمی جمع نفقة الحج و لم یسأل احدا عن شئ، در یک جلسه روحانی کاروان شرکت نکرد که ببیند در موقع احرام باید لباسهای مخیط را در بیاوری، فأحرم فی ثیابه، خوب این فعلش علت تامه حرام بود دیگر، همان تلبیه که گفت سبب لبس مخیط محرما بود، امام صادق علیه السلام فرمود حج تو صحیح است، اگر آغا ضیاء عراقی بود ممکن بود گیر بدهد بگوید این تلبیه تو علت تامه حرام است چون لبس المخیط فی حال الاحرام حرام است دیگر، و علت تامه حرام هم که مبغوض است، مبغوض هم که نمی تواند محبوب باشد و چیزی هم که مبغوض نیست نمی تواند عبادت باشد، ما می گوئیم به چه دلیل؟ روایت هم که به نفع ما آمد، به چه دلیل مبغوض غیری نمی تواند عبادت باشد؟

سؤال؟

جواب: عرفا همین تلبیه سبب وقوع در حرام شد دیگر، عقلی بخواهی حساب کنی ممکن است یک جوری بگوئی سبب تلبیه نبود، اینجا هم عقلی بخواهی حساب کنی می گوئی سبب فوت واجب تعیینی عدم اراده نماز قصری است که مسبوق به تمام نباشد، ولی از نظر عرفی که حساب کنی می گویند این نماز اول وقت باعث شد که واجب تو فوت شد.

پس مهم این جواب هست.

تخریج دوم تخریج کاشف الغطاء بود و هو الامر الترتبی، رسیدیم به اشکال دوم به ایشان که از آقای خوئی بود، فرمود جناب کاشف الغطاء شما می گوئید کسی که در حال جهل به وجوب قصر نماز قصر بر او واجب تعیینی است، این واجب تعیینی را که ترک می کند امر ترتبی دارد به نماز تمام، حالا اگر نماز تمام را هم ترک کند دو تا عقاب دارد یا یک عقاب؟ اگر بگوئید یک عقاب خوب با تعدد تکلیف چه می کنید، آیا می شود تعدد تکلیف با وحدت عقاب جمع بشود، اگر می گوئید تعدد عقاب، این قابل التزام نیست، چون این آقا اگر عالم بود به وجوب قصر و نماز نمی خواند یک عقاب داشت، حالا که جاهل به وجوب قصر است و نماز نخواند دو عقاب دارد؟ این قابل التزام نیست.
اقول: جناب آقای خوئی! ما یک نقض به شما می کنیم و یک حل:

اما نقض: ما از شما سؤال می کنیم شخصی اول وقت واجد الماء بود، وضوء نگرفت آن آب را هم خورد شد فاقد الماء، بعد مکلف شد به تیمم باز نماز نخواند وقت گذشت، یک عقاب دارد یا دو عقاب؟ اگر بگوئید یک عقاب، می گوئیم دو امر عصیان شد حتی به نظر شما، چه جور شد یک عقاب دارد، اگر بگوئید دو عقاب، می گوئیم این قابل التزام است؟ این بدخت کنار دیروز کنار آب فرات نماز نخواند یک عقاب داشت، ولی امروز که در بیایان با یک بطری آب به سر برد امروز هم نماز نخواند دو عقاب دارد، چون ساعت سه آن بطری آب را بجای اینکه وضوء بگیرد خورد بلا ضرورة، ایا ملزتم می شوید، اگر می گوئید بله ملتزم می شویم خوب کاشف الغطاء هم می گوید بله ملتزم می شویم، ولی وجدان در هر دو جا می گوید ملتزم نشوید.

سؤال؟ اینجا تبدل موضوع نیست؟

جواب: جائز نیست تبدل موضوع در اینجا، باید اول وقت نماز با وضوء بخواند، فرق می کند با مسافری که در اثناء وقت به وطن بر می گردد یا بالعکس، آنجا تخییر جائز است اختیارا.

اما حل این است که اولا: تعدد عقاب یا تعدد استحقاق عقاب، (حالا اصح همان است که بگوئیم تعدد عقاب، چون بالاخره دو تفویت غرض مولا دو عقاب را به دنبال دارد یعنی ما را مستحق دو عقاب می کند، نه اینکه ما دو سبب استحقاق عقاب داشته باشیم برای عقاب واحد و دو مصحح داشته باشیم برای طبیعی عقاب، نه به وجدان عقلی و عقلائی ما دو غرض مولا را که تفویت می کنیم دو مصحح داریم نه برای طبیعی عقاب بلکه دو مصحح داریم برای دو عقاب)، اما تعدد عقاب تابع تعدد غرضی است که تفویت کرده ایم بر مولا، اگر مولا غرض واحد دارد اول می گوید برو نان سنگک کنجدی بخر برای مهمان، اگر نمی خری نان سنگک ساده بخر، اگر نمی خری نان بربری بخر، همه اینها یک غرض است، منتهی غرض تام با نان سنگک کنجدی تحصیل می شود، و بعض غرض با نان سنگک ساده و هکذا، و این آقایی که هیچ کدام از این حرفها را گوش نداد یک عقاب دارد بر تفویت آن غرض تام، آنی که فقط به او می گویند نان سنگک کنجدی بخر و اصلا امر نمی کنند ترتبا به خرید نان سنگک تازه، او هم تفویت کرده غرض تام مولا را، و این آقایی هم که امر ترتبی کرده اند به او که اگر نان سنگک کنجدی نمی خری نان سنگک تازه بخر او هم عقاب می شود بر تفویت غرض تام، آن امر ترتبی برای تفویت بعض همان غر ضتام است نه برای تفویت یک غرض مستقل، این امر ترتبی برای تحصیل بعض آن ملاک تام است، برای تحصیل یک ملاک و غرض مستقل دیگری نیست.

ثانیا: اگر شما اصرار کنید بگوئید دو امر ولو امر ترتبی برای استیفاء بعض غرض از آن امر اصلی باشد، تعدد امر سبب تعدد عقاب است، می گوئیم خوب ملتزم بشویم، شما نقضتان به ما چی بود، می گفتید پس عالم به وجوب قصر یک عقاب دارد این جاهل دو عقاب، می گوئیم نه عالم به وجوب قصر هم دو عقاب دارد، برای اینکه او هم دو ملاک را تفویت کرده است یکی ملاک قصر و یک ملاک جامع بین تمام فی حال الجهل و القصر را، این را هم تفویت کرده دیگه، عالم به وجوب قصر هم ملتزم می شویم دو عقاب دارد، شما مشکلتان این بود که می کفتید جاهل به وجوب قصر دو تا عقاب دارد چون دو تا امر را عصیان کرد اما عالم به وجوب قصر یک عقاب دارد، می گوئیم نه عالم به وجوب قصر هم دو عقاب دارد، چرا؟ برای اینکه او هم دو تا غرض مولا را تفویت کرد، یک غرض مولا به وجوب قصر است و یک غرض مولا به جامع بین اتمام فی حال الجهل و القصر است، عالم به وجوب قصر این ملاک جامع را هم دارد تفویت می کند دیگر، منتهی عالم به وجوب قصر نمی توانست ملاک جامع را در ضمن اتمام تحصیل کند، چون اتمام یک قیدی دارد و هو الاتمام فی حال الجهل، عالم به وجوب قصر نمی تواند آن قید را تحصیل کند، ولی می تواند جامع را در ضمن آن عدل آخر که قصر است تحصیل کند، خوب دو غرض را تفویت کرد یک غرض جامع و یک غرض تعیینی در قصر، منتهی عالم به وجوب قصر تنها راه برای اینکه دو غرض مولا را استیفاء کند این بود که نماز قصر بخواند، نماز قصر که نخواند دو تا غرض مولا را تفویت کرد، جاهل به وجوب قصر هم اگر نماز نخواند دو تا غرض مولا را تفویت کرده دو تا عقاب دارد، فقط فرقش این است که جاهل به وجوب قصر می توانست ملاک جامع را در ضمن آن عدل آخر که اتمام فی حال الجهل است استیفاء کند اما عالم به وجوب قصر ملاک جامع را هم باید با همان قصر استیفاء کند، آخرش به این ملتزم می شویم.

اگر بگوئید نه این هم خلاف ارتکاز است، پس در مبانی خودتان خدشه کنید، هر چی ما می گوئیم می گوئید این خلاف ارتکاز است، از آن نقضهایی که به شما کردیم بفهمید که یک مبنای نادرستی انتخاب کرده اید فکر کنید ببینید کجایش ایراد دارد کشف کنید، این نقضی نیست که مختص به این مبنای امر ترتبی باشد، عرض کردم که در بحث تفویت ماء در اثناء وقت هم این اشکال پیش می آید و هم باید همت کنند برای جواب از این اشکال.

ایراد سوم به تخریج کاشف الغطاء من السید الخوئی ایضا، می گوید جناب کاشف الغطاء روایت داریم که در شبانه روز پنج تا بیشتر نیست، شما کردید هشت تا نماز چون نماز ظهور و عصر و عشاء دو تا امر دارند.

اقول: می گوئیم جناب آقای خوئی شما هم در مثال ریختن آب در اثناء وقت همین کار را کردید، شما هم بیش از پنج نماز کردید.

حلش این است که این روایاتی که می گوید در شبانه روز پنج نماز واجب است پنج نماز عرضی را می گوید، ولی به این امرهای ترتبی و طولی کاری ندارد.

ایراد چهارم من المحقق النائینی و نسب الی الشیخ ایضا: گفته این امر ترتبی شمای کاشف الغطاء موضوعش چیست؟ اگر موضوع این است که اگر عصیان می کنی وجوب قصر را نماز تمام بخوان، آقا! جاهل به وجوب قصر که ملتفت نیست به اینکه عصیان می کند وجوب قصر را، ملتفت به این موضوع نیست، پس هیچ وقت این امر ترتبی به مکلف واصل نمی شود.

آقای خوئی فرموده مگر مجبورید موضوع را عصیان بگیرید، بلکه بگوئید اذا کنت تترک صلاة القصر و لا تعلم بوجوب القصر، خوب این مکلف عالم به موضوع است، هیمن جاهل به وجوب قصر عالم است که دارد قصر را ترک می کند و وجوب قصر را هم نمی داند، مشکل حل می شود دیگر.

اقول: جناب آقای خوئی اگر نظر مرحوم نائینی به جاهل مرکب است توجیه شما هم درست نیست، چون جاهل مرکب فکر می کند همان امر اولی به نماز تمام به او تعلق گرفته است، امر ترتبی ای در کار نیست به نظر جاهل مرکب، جاهل مرکب وقتی نماز تمام می خواند فکر می کند که اصلا مخاطب به ان امر اولی اتم الصلاة است، دیگر امر ترتبی در حق او لغو است، و اگر موضوع جاهل بسیط و متردد باشد نیازی به توجیه شمای آقای خوئی نیست، بلکه ما به مرحوم نائینی جواب می دهیم که جاهل متردد علم اجمالی دارد می گوید یا من واجب است اولا و بالذات نماز تمام بخوانم، یا واجب است نماز قصر بخوانم و عصیان دارم می کنم وجوب نماز قصر را، علم اجمالی پیدا می کند جاهل متردد و بسیط، می گوید یا من حکم اولیم این است که اتمام کنم نماز را که هیچ، یا حکم اولیم این است که قصر بخوانم نماز را و در این فرض دارم عصیان می کنم وجوب قصر را، پس امر ترتبی دارم به تمام، این منشأ می شود که این جاهل متردد بگوید من که نماز قصر نمی خوانم امر دارم به تمام اما امرا اولیا أو امرا ترتبیا و ان کان موضوعه عصیان وجوب القصر، اگر مختص باشد إجزاء إتمام فی موضع القصر به جاهل مرکب اشکال لغویت قابل جواب نیست به نظر مشهور، اما چون ما معتقدیم که اتمام فی موضع القصر از جاهل متردد هم صحیح است، اطلاق دارد دلیل، و لذا اطلاق این امر ترتبی لغو نیست، شامل جاهل متردد که می شود کافی است، اطلاقش هم جاهل مرکب بشود دیگر، اطلاق خفیف المؤونه است، هیچ مشکلی ما با اطلاقات نداریم.

و لذا این ایراد بنا بر نظر ما که اتمام فی موضع القصر در حق جاهل بسیط و متردد هم هست جواب داده می شود، جوابش یک کلمه است، نسبت به جاهل متردد که اثر دارد، و نسبت به جاهل مرکب هم اثر نداشته باشد، اطلاق خفیف المؤنه است مشکلی ندارد.

ان شاء الله روز شنبه این بحث را تمام می کنیم و از روز یکشنبه قاعده لاضرر را شروع می کنیم بعون الله و توفیقه و الحمد لله رب العالمین.